

سال ۱۳۸۴ (۱۸)

سال ۱۳۸۳ (۲۱)

سال ۱۳۸۲ (۲۸)

سال ۱۳۸۱ (۲۲)

چکیده

متن

«قسمت اول»

امروزه در بسیاری از محافل علمی و آکادمیک سخن از بحث جهان‌شدن، ضرورت یا انتخاب، چگونگی شدن، پیامدها و نتایج آن و . . . میباشد. برخی تغییر چشمگیر سرمایه‌داری جهانی در عرصه‌های تولید، توزیع و تجارت را، خصیصه اصلی جهان‌شدن میدانند؛ ولی به نظر میرسد که علیرغم عدم اتفاق صاحب‌نظران در مفهوم جهان‌شدن، لااقل تا این اندازه آنان متفقاند که جهان‌شدن علاوه بر نگاه محوری به اقتصاد، خصایص بارز دیگری که ناظر به مسایل سیاسی و فرهنگی میباشد نیز دارد و نمیتوان خصایص جهان‌شدن را در حوزه اقتصاد خلاصه کرد.

برای جهان‌شدن، تعاریف مختلفی از سوی دانشمندان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل ارائه شده است که هرچند عمدتاً ناظر به یک یا تنها برخی از وجوه جهان‌شدن است، اما از آنجایی که هر کدام بخشی از حقیقت و واقعیت جهان‌شدن را بازگو میکنند، برای نیل به درک عمیق از این مفهوم، به ناچار به برخی از آنها اشاره میکنیم:

1. مانوئل کاستلز جهان‌شدن را نوعی جامعه شبکه‌ای (2) میدانند که در ادامه حرکت سرمایه‌داری، پهنه اقتصاد، جامعه و فرهنگ را دربر میگیرد. وی معتقد است که در عصر جهان‌شدن، زمان و مکان، دارای معانی جدید و متفاوت از معانی پیشین خود میباشند. انتقال آنی اطلاعات، داده‌ها، سرمایه‌ها و امکان ارتباط همزمان میان افراد در نقاط مختلف، عملاً فواصل زمانی را از میان برداشته و نظم طبیعی دوران قدیم یا چارچوبهای مکانیکی جهان صنعتی را به کلی دگرگون ساخته است. مکان نیز به نوبه خود با مفهوم دسترسی یا عدم دسترسی به اطلاعات و ابزار انتقال و پردازش آن ارتباط پیدا کرده است و به این اعتبار «حضور در مکان» معنای تازه‌ای به خود گرفته، که میتواند تعیین‌کننده ارتباط و اتصال شخص به جامعه شبکه‌ای و یا طرد و حذف او از این مکان فراگیر و در عین حال انحصاری به شمار آید. (3)

2. گوردون لاکس، جهان‌شدن را در قالب بین‌المللی شدن تولید، هماهنگ شدن سلیقه‌ها و معیارها، تحرک بسیار فزاینده سرمایه، آزادسازی، رفع محدودیت، خصوصسازی، فناوریهای نوین اطلاعاتی و روندهایی به سوی یک فرهنگ جهانی و زوال دولت - ملت تعبیر کرده است. جیمز میتلن نیز به همین شکل جهان‌شدن را سازماندهی مجدد محدوده تولید، نفوذ متقابل صنایع از طریق مرزها، گسترش بازارهای مالی، توزیع کالاهای مصرفی مشابه، جابهجایی وسیع جمعیت و برخوردهای ناشی از آن میان جوامع مهاجر و ساکن و مزیت در حال ظهور مردمسالاری در سطح جهان توصیف کرده، نتیجه میگیرد که «مفهوم جهان‌شدن، سطوح چندین جانبه تحلیل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و عقیدتی را به یکدیگر مرتبط مسازد». (4)

3. دیوید هلد در کتاب دموکراسی و نظم جهانی (1996) با وجود داشتن نگاه آسایشناختی به جهانشدن، این پدیده را رکنه سوی نوعی دموکراسی جهانشهری (5) مبیند که در عین حال، تکثر فرهنگی و اقتصادی را نیز در خود خواهد داشت. شارلوت بریتوتون و جی. پانتون نیز در کتاب سیاست جهانی (1996) به همین دیدگاه نزدیک شدهاند.

4. جام تام لینسون جهانشدن را فرایند توسعه سریع پیوندهای پیچیده میان جوامع و فرهنگها، نهادها و افراد در سراسر جهان میداند.

5. هاروی جهانشدن را فرایندی میداند که در آن زمان و مکان به اشد وجه فشرده شده و فاصلها به کمترین مقدار ممکن رسیدهاند و در آن روابط اجتماعی در سه حوزه اقتصاد، فرهنگ و سیاستبسط یافته است.

البته در خصوص فشرده شدن زمان و مکان در عصر جهانشدن، دکتر رضا داوری نقد و تحلیلی دارند که هرچند مفصل میباشد به علت نکات بدیع و طرح سؤالات دقیق در آن عینا آورده میشود:

«جهانشدن فشرده شدن زمان و مکان است. به نظر میرسد سادهترین معنای این سخن، کوتاه شدن فاصلههای زمانی و مکانی باشد؛ اما این امر چنان که همه میدانند بهتدریج صورت گرفته است. از زمانی که ژول ورن آثار خود و مثلاً بیست هزار فرسنگ زیر دریا را منوشت تا این زمان، فاصلها کم و بیش کوتاه شده است؛ اما فشرده شدن زمان و مکان را صرف کوتاه شدن فاصلها نباید دانست؛ مگر اینکه بگوییم این کم شدن به جایی میرسد که دیگر فاصلهای نماند. اکنون فاصله مکانی تقریباً حذف شده است، اما آیا فاصله زمانی هم میان مناطق جهان و نحوه زندگی گروهها و طوایف و اقوام آدمی وجود ندارد؟ زمان سه زمان است: یکی زمان کار که میتوان با مسامحه آن را زمان تقویم خواند. این زمان که وجه مکانیکی آن ظاهرتر است، گرچه اکنون مستقل از زمان تجدد نیست، گذشته و آیندهاش کم و بیش از یک جنس و سنخ است و با ملاک ساعتسنجیده میشود. زمان دیگر زمان تاریخی است. این زمان حدود مقبولیت و مشروعیت گفتار و کردار و مناسبات مردمان و قواعد زندگی آنان را معین میکند. در حقیقت هر فرهنگ و تمدن با یک زمان تاریخی قوام پیدا میکند به این جهت زمانهای تاریخی موازی میتوانند وجود داشته باشند. زمان جهان کنونی زمان مدرن است. داعیه این بود و هنوز هم کسانی برآنند که زمان مدرنیته، زمان همه تمدنها و فرهنگهاست و با فرا رسیدن زمان مدرنیته، همه فرهنگها و تمدنهای دیگر به گذشته تعلق پیدا میکنند. این داعیه بوجه نیست؛ به شرط اینکه زمان مدرنیته را زمان مطلق ندانیم و دریابیم که این زمان هم دیر یا زود پایان میابد. زمان سوم زمان و وقت تفکر است. این زمان نه اندازه گرفتنی است و نه با زمان هیچ فرهنگ و تمدنی اشتباه میشود. این زمان اصل و بنیاد همه زمانهای دیگر است. با این زمان و در این وقت که در آغاز یک تاریخ قرار دارد، اصول و بنیاد همه زمانهای دیگر است. با این زمان و در این وقت که در آغاز یک تاریخ قرار دارد، اصول اساسی آن تاریخ ظاهر میشود. زمان تاریخی ادامه این زمان نیست؛ بلکه بسط و گسترش و تفصیل آن است. این زمان تکرار و تجدد میشود. به اصطلاح اهل فلسفه کم پیوسته غیرقارالذات نیست. اکنون ببینیم جهانشدن به کدامیک از این زمانها تعلق دارد. زمان سوم، خاص هیچ قوم و مردمی نیست؛ بلکه زمان متفکران است. این زمان که از آن به دمها و احوال نیز میتوان تعبیر کرد، در زمان تاریخی بسط و دوام میابد؛ چنانکه تاریخ تجدد فائلمثل بسط و تفصیل اصول و قواعدی است که متفکران و فیلسوفان و شاعران و رنسانس آنها را یافته و بنیاد کردهاند. تا پایان قرن هجدهم این زمان به اروپای غربی اختصاص داشت. از آن زمان آمریکای شمالی نیز با اروپای غربی شریک شد، اما داعیه این بود که تنها زمان و تاریخی که لایقشان آدمی است، همین زمان و تاریخ منورالفکری و تجدد است. علم تاریخ که در این زمان به وجود آمد، تمام گذشته اقوام را تابع تاریخ تجدد کرد؛ گویی تجدد مرحله پایانی عمر بشر است. مظاهر مهم زمان، تجدد سیستم عقلی در مدیریت و اقتصاد و سیاست و تکنولوژی و علم است. اگر جهانشدن انتشار صورتهایی از این مظاهر در سراسر جهان باشد، این امر از چند قرن پیش آغاز شده و تاکنون مراحل را پیموده است. حتی میتوان گفت صفت تجدد، جهانشدن است؛ اما وقتی مگویند مرحله اخیر تاریخ تجدد (و به قول بعضی جامعهشناسان مرحله اخیر تاریخ جامعهشناسی) جهانشدن است، جهانشدن باید چیزی بیش از انتقال و رشد تکنولوژی و مصرف اشیای تکنیک باشد. مرحلهای که در تاریخ تشخیص داده میشود، هر یک وصف و صفتی ممتاز دارد. دوران جهانشدن، گرچه دوران شدت انتشار و رواج اصول و آیینهای غربی در کشورهای آسیا و آفریقا است، اما این انتشار ~~سبب~~ را حقیقت جهانشدن نمیتوان دانست، یعنی حقیقت و ماهیت دوران اخیر در تشدید انتشار تکنولوژی مصرفی خلاصه

نمیشود. مخصوصاً توجه باید کرد که تحول و تغییر، صرفاً در جهان نیمه‌متجدد صورت نمیگیرد، بلکه مرکز و کانون یا کانونهای تجدد، دستخوش تغییر شده است. گفته‌اند که دوره جهان‌شدن دوره فشرده‌گی زمان است. فشرده شدن زمان، تعبیر بسیار مبهمی است. البته زمان کار در عصر ما آشکارا فشرده است. اما حقیقتیک عصر را در زمان کار مشترک که قابل اندازه‌گیری است، نمیتوان یافت. جهان‌شدن مرحله‌ای از تاریخ تجدد است و به این جهت، باید وصف مرحله اخیر تجدد را یافت، اما زمان تجدد فشرده شده است. زمان چگونه فشرده میشود؟ توجه کنیم که زمان ما را عصر ارتباطات نامیدهند. وسایل ارتباطات در جهان توسعه‌یافته ساخته میشود و خیلی زود در سراسر جهان، مصرف همگانی و غالباً تفننی پیدا میکند. اما ارتباطات را به تکنولوژی ارتباطات محدود نباید دانست. اگر همه جهان، مصرفکننده اینترنتاند، ظاهراً باید امور مشترکی که در همه جهان قابل مبادله باشد، به وجود آمده باشد و این نشانه نوعی وحدت است. اما اولاً این وحدت سطحی است. کشورهای توسعه‌یافته مثلاً با اینترنتی‌تر بازی میکنند و نیازهای روانشناسی خود را با آن مرتفع می‌سازند. ثانیاً با مشارکت در مصرف و آداب ظاهری نمیتوان در یک تاریخ و زمان تاریخی سهیم شد. پس در جریان جهان‌شدن، زمان تاریخی تجدد و حتی زمان کار جهان متجدد حقیقتاً بسط و انتشار نیافته و شاید بتوان گفت که به یک معنی فشرده و حبس شده است. به عبارت دیگر زمان تجدد در تلاقی با وقت پیستمدن به رکود دچار شده است. امروز بیش از هر وقت از زمان تجدد بحث میشود؛ اما گویی دیگر زمان تجدد بسته شده است و بسط نمی‌یابد، بلکه ثمرات تجدد به همه جا مبرود؛ چنانکه آثار تجدد هرگز به این اندازه همه جاگیر نبوده است. در نظر آوریم که زمان، زمان آینده و امید است. اما در آیین زمان، تجدد دیگر جلوه امید پیدا نیست. ممکن است که بسیاری از مردمان سراسر جهان تجدد و مزایای آن را در قیاس با نظم بسته و متحجر زندگی خود ببینند و طلب کنند، اما آنچه را که میتوانند از تجدد به دست آورند، به زمان حال تعلق دارد و چیزی از گذشته و آینده با آن نیست. اگر چنین باشد به پدید آمدن یک فرهنگ جهانی نمیتوان امیدوار بود. پس در حقیقت جهان‌شدن، جهان‌شدن فرهنگ تجدد نیست و با آن یک فرهنگ جهانی جدید نیز قوام نمی‌یابد. جهان‌شدن در عین حال که جهان را به دهکده کوچک جهانی، تبدیل کرده است، اختلافها و جداییها و شاید نابخردبهایی را نیز با خود مآورد. این دهکده، دهکده غربت و ملال و بیگانگی است. در وصف جهان جهانی شده اجمالاً میتوان گفت:

1. انقباض زمان تجدد موجب شده است که امداد این زمان به زمان رسمی کار، به خصوص در مناطق توسعه نیافته و نیمه‌متجدد به حداقل برسد یا قطع شود و در نتیجه اذهان مردم و امور کشورها دستخوش آشوب و پراکندگی شده است.

2. جدایی از زمان تجدد به معنای بعالم شدن و بیرون افتادن از تاریخ است. وقتی زمان تجدد آینده داشت، مجال برای زمان و تاریخ دیگر نمیشناخت، اما اکنون که افق آینده تجدد چندان روشن نیست، هم جنگ تمدنها مطرح است و هم از گفتگوی تمدنها و فرهنگها استقبال میشود. فرهنگ دوره جهان‌شدن در حقیقت مجموعه‌ای از فرهنگهای جدید و قدیم است که گاهی با هم می‌جنگند و گاهی با هم از در صلح و تفاهم و هم‌زبانی درمی‌آیند.

3. زندگی بشر در دوران جهان‌شدن، به اقتضای تحول سریع تکنیک مصرفی دستخوش تحول و احیاناً آشوب و آشفته‌گی میشود. نظم جهان کنونی دیگر متکی بر تفکر نیست و وظیفه فرهنگ را نیز نظام تولید تکنولوژی مصرفی به عهده گرفته است و انجام میدهد». (6)

1. رایزمن جوامع را سه دسته میکند:

- جامعه سنت راهبر که در آن، سنتها قالب رفتار جمعی است؛

- جامعه درون راهبر که در آن، عقل مبنای رفتار اجتماعی میباشد.

- جامعه دگر راهبر که در آن، فرد به جای اینکه خودش فکر کند، دیگران (وسایل ارتباط جمعی) برای وی تصمیم میگیرند. رایزمن از این جامعه دگر راهبر به عصر جهان‌شدن یاد میکند.

2. مارتین البرو جهان‌شدن را به فرایندهایی که بر اساس آن همه مردم جهان در جامعه‌های واحد و فراگیر به هم می‌پیوندند، تعریف میکند. (7)

3. مگرو، مفهوم جهان‌شدن را به افزایش شمار پیوندها و ارتباطات متقابلی که فراتر از دولتها دامن می‌گسترند و نظام

جهانی را مسازند، تعریف میکند . (8)

4 . امانوئل ریشر، جهانشدن را شکلگیری شبکه‌های مداند که طی آن، اجتماعاتی که پیش از این در کره خاکی، دورافتاده و منزوی بودند، در وابستگی متقابل و وحدت جهانی ادغام میشوند . البته این وابستگی، از نوع وابستگی متقابل و دوجانبه که در ادبیات روابط بینالملل، تعریف مشخصی دارد، نیست؛ بلکه وابستگی حاصل از ارتباطات متقابلی است که در بین جوامع همگرای اقتصادی یا فرهنگی و یا حتی سیاسی ایجاد میشود و بر غیر همگرایان نیز تاثیرگذار است . (9)

5 . مارس ویلیامز، از جهانشدن به مرحله شدیدی از فشردگی زمان و مکان یاد میکند که دارای تاثیر گیجکننده و مخربی بر شیوه‌های سیاسی - اقتصادی، توازن قدرت طبقات و نیز بر زندگی فرهنگی و اجتماعی مگذارد . (10)

6 . آنتونی ماکفرو، در کتابش، تاخیر بررسهای جهانی، جهانشدن را فرایندی مبتنی بر چهار تحول مبیند: رقابت‌قدرتهای بزرگ، نوآوریهای تکنولوژیک، جهانشدن تولید و مبادله، تجدد و نوگرایی . (11)

7 . فرهنگ رجایی، معتقد است که سه اصل بنیادین، شاخصهای مهم عصر جهانشدن میباشد: در جهان آینده نمیتوان به مادگیری بدون نظر به متافیزیک توجه نمود؛ در جهان آینده نمیتوان به دینداری، بدون توجه به دنیا توجه نمود؛ در جهان آینده، اینترنتبا شبکه عظیم ارتباطاتای که به وجود مآورد، همه دنیا را به هم متصل میکند . (12)

8 . دکتر ایرانزاده، معتقد است که جهانشدن در مفهوم عام آن عبارت است از ادغام شدن بازارهای جهانی در زمینه‌های تجارت و سرمایه‌گذاری مستقیم و جابهجایی و انتقال سرمایه، نیروی کار و فرهنگ در چارچوب سرمایه‌داری و آزادی بازار و نهایتا سر فرود آوردن جهان در برابر قدرتهای جهانی بازار که منجر به شکافته شدن مرزهای ملی و کاسته شدن از حاکمیت دولتخواهد شد . عنصر اصلی و اساسی در این پدیده، شرکتهای بزرگ چندملیتی و فراملی هستند . در هر حال، میتوان از جهانشدن به فرایندی یاد کرد که در آیین آن، جهان در دو بعد زمان و مکان، کوچک و فشرده دیده میشود و همه اشیای درون آن خصلتی گسترده و فراگیر به مقیاس جهانی پیدا کردهاند . (13)

از مجموعه تعاریف فوق چند نکته برمآید:

الف: مجموعه تعاریف فوق، کلیدواژههای ذیل را درباره جهانشدن مطرح میکنند: فشردگی زمان و مکان (کاستلز، هاروی و ویلیامز) ؛ یکپارچگی سیستم (تافلر، قزلسفلی و الجابری) ؛ شبکه‌های بودن (کاستلز) ؛ توفیق نظام سرمایه‌داری (ایرانزاده و الجابری) ؛ وابستگی عمومی (فرانک و والرشتاین) و

ب: اکثر تعاریف جهانشدن، ناظر به بخشی و وجهی از وجوه و ابعاد جهانشدن میباشد و نه همه آن .

ج: تعریف مجمل، متکثر، متضاد و غیردقیق از جهانشدن، نشان میدهد که جهانشدن، پدیده نوظهوری است که تا کنون دانشمندان رشته‌های مختلف علمی، نتوانستند درباره آن به تعریف واحد و جامعی برسند .

د: اکثر قریب به اتفاق تعاریف جهانشدن، تحقق جهانشدن را امری مسلم و حتمالوقوع مپندارند و بآنکه در اصل تحقق و ضرورت آن، تحقیق دقیقی ارایه دهند، به راهکارهایی درباره کیفیت، جهت، موانع، ابزار و شیوه‌های تحقق آن مپردازند .

2 . تاریخچه

هرچند میشل سر، فیلسوف فرانسوی، وقتی که با واژه GLOBAL روبهرو شد، گفت اولین بار یونانها بودند که واژه جهانشدن را در ذیل مفهوم کلی و کلیات مطرح کردند، (14) اما حقیقت این است که طرح جهانشدن تاریخ غربی رؤیای قرن هیجدهم بود و این رؤیا را چندان صادق مدانستند که نگرانهای بعضی از بنیانگذاران تجدد (مثل کانت) و صاحب‌نظران و نویسندگانی مانند دنی دیدرو و مارکی دوساد به چیزی گرفته نشد . در فلسفه و ادبیات قرن نوزدهم آثار بیشتری از تردید و تزلزل آشکار شده بود؛ اما این آثار هم چندان به چشم نیامد و ظاهرا در گردش چرخه تاریخ اروپا تاثیری نداشت . گوشهای قرن نوزدهم، صدای نیچه را شنید و مدتی طول کشید تا دریافتند که طرح ناخودآگاه فروید، صرف یک تئوری روانشناسی یا روانپزشکی نیست؛ بلکه فاعل خودبنیاد علم و عمل، چون و چرا کرده بود، اما اینها و بحثهای مهمتر و صریحتری که در نیمه اول قرن بیستم پیش آمد، گرچه نوعی تشکیک در مطلق انگاشتن و دوام تمدن غربی بود، اما هیچ اشارهای در آنها به رقابت تمدنهای دیگر (گذشته) با تمدن غربی نبود . حتی توینی و اسپنگر هم خبر از اجل و مرگ تاریخ غربی دادند نگفتند که تمدن یا تمدنهایی در مقابل تمدن غربی وجود دارد . آنها نمیتوانستند از

مرکز و پیرامون یا از متن و حاشیه بحث کنند؛ زیرا در نظرشان یک تمدن زنده و پویا وجود داشت و بقیه تمدنها مرده و ساکن بودند. با فرض این سکون و مردگی است که میتوان از طرح مرکز و پیرامون سخن گفت. جهان ساکن و پژمرده، میتواند حاشیه و پیرامون یک جهان زنده باشد و از آن نیرو و حیات بگیرد، اما وقتی تاریخهای دیگری غیر از تاریخ غربی قابل باشیم، آن تاریخها حاشیه و پیرامون متن و مرکز غربی نیستند، بلکه خود تاریخها و تمدنها مستقلند. (15) اما توسعه و گسترش تمدن غرب از طریق توسعه تکنولوژی، منجر به حل شدن سایر تمدنها در تمدن غرب شد و از این پس، هیچ استقلالی برای تمدنهای غیرغربی نماند.

این روند و فرایند حل شدن تمدنها در تمدن غرب در قرن بیستم، پس از دهه 1970 وارد مرحله جدیدی شد و با سرعت تمام و در عرض یک دهه، به همه دنیا تسری یافت؛ تا جایی که به دلیل حرکت همه تمدنها به سوی یکسان شدن، برای توضیح این روند در اوایل دهه 1980 به بعد، مفهوم جهانشدن به کار گرفته شد و در دهه 1990 ظهور و بروز عینتری پیدا کرد.

1-2. عوامل مؤثر در جهانشدن

هرچند میتوان گفت طبع فزونیخواه سرمایه‌داری - حتی در روند طبیعی تکامل خود - به ناچار سر از جهانشدن درآورد، لیکن به لحاظ تاریخی، برخی عوامل باعث شدند تا این روند شدت یابد و راه را برای گسترش سرمایه‌داری و تحقق عصر جهانشدن بازتر کنند.

عوامل عبارتند از:

1-2-1. به وجود آمدن شرکتهای چندملیتی

شرکتهای بزرگ فراملیتی (16) از اوایل قرن بیستم با سرمایه تقریباً کمی کار خودشان را در آمریکا - آن هم عمدتاً در محورهای فرهنگی - شروع کردند و کمتر از چند دهه، پشتوانه ارزی خود را به چندین برابر سرمایه نخست خود رساندند. این شرکتها پس از جنگ جهانی دوم، فعالیتهای اقتصادی خود را حتی بیش از برنامههای فرهنگشان گسترش دادند. تا جایی که از سه دهه قبل، یعنی از اوایل 1970 به بعد، گستره فعالیتهای آنها به قدری توسعه یافت که بسیاری از این شرکتها در اکثر کشورها دارای نمایندگی شدند. برخی از این شرکتها مثل مکدونالد دارای 5 میلیون نیروی کار - یعنی بیشتر از جمعیتیک یا چند کشور کوچک - با سرمایههای بیش از سرمایه چند کشور در حال توسعه هستند. امروزه بیش از یکصد شرکت غولپیکر چندملیتی که خود دارای بیش از 60 هزار شرکت فراملی کوچکترند، بر اقتصاد جهان سیطره دارند. ظهور این شرکتها به خصوصسازی بسیاری از شرکتهای دولتی، آزادسازی بازارهای ملی، کمرنگ شدن مرزهای ملی و به وجود آمدن رقابتشدید بین آنها انجامیده است که هر یک از اینها به نوبه خود تحقق امر جهانشدن را تسریع بخشیده است.

1-2-2. شکلگیری سازمانهای بینالمللی

پس از جنگ جهانی دوم، سازمان ملل متحد، به منظور جلوگیری از جنگهای جهانی دیگر و کنترل کشورهای گسترشطلب، تاسیس شد. این سازمان برای عینیتبخشیدن به بسیاری از اهداف منشور خود، به وجود سازمانهای بینالمللی دیگری مثل سازمان حقوق بشر جهانی، سازمان دادگستری بینالمللی و... که در طول و یا عرض آن و به عنوان بازوی اجرایی آن عمل کنند، نیاز داشت. بدین منظور برخی سازمانهای وابسته به سازمان ملل، ایجاد شدند. کمکم سازمانهای بینالمللی غیردولتی دیگری مثل کمیته بینالمللی صلیب سرخ جهانی (1863)، انجمن حقوق بینالملل (1873)، انجمن ادبیات و هنر (1878)، اتحادیه بینالمجالسین (1889)، اتاق بازرگانی بینالمللی (1919) و... به وجود آمدند. توسعه کمی و کیفی این سازمانها، مخصوصاً با پیوستن بسیاری از کشورها، باعث شد تا مرزهای ملی و حاکمیت کشورها بر آنها کمرنگ شود. تا جایی که امروزه تعداد بسیاری از این سازمانها با عضویتبسیاری از کشورها وجود دارند. این امر نیز تحقق پروسه جهانشدن را سرعتبخشید. (17)

1-2-3. پیدایش بازار مشترک اروپا

بازار مشترک در سال 1957 در ضمن توافقنامه رم و با عضویتبلژیک، فرانسه، ایتالیا، لوزامبورگ، هلند و آلمان غربی وجود آمد. کمی بعد انگلستان، دانمارک و ایرلند و در 1981 یونان و در 1986 اسپانیا و پرتغال به آنها پیوستند. تأثیر

بازار مشترک در بسترسازی برای تحقق جهانشدن، هماهنگ کردن سیاست اقتصادی کشورهای عضو و برداشتن موانع تجاری فیما بین آنها بود. این امر خودبخود منجر به روی کار آمدن نوعی اقتصاد باز و هماهنگ شد؛ چیزی که در عصر جهانشدن، به نحو بارزتر و دقیقتری محقق میشود.

1-2-4. تجربه اقتصادی چین

پس از مرگ مائو، چین در دهه 1980 اهداف اقتصادی تازه با ساختار اقتصادی جدیدی اعلام کرد و به دنبال آن، بسیاری از سازمانها و شرکتها دسته به دسته تجدید ساختار زدند و شرکتهای خصوصی و کوچک تاسیس کردند. این شرکتها جذب بازار دستنخورده و با ظرفیت تولیدی بسیار شدند؛ به طوری که در سال 1993 بیش از 3000 شرکت چینی با شرکتهای خارجی دادوستد داشتند و کشور چین دارای 300 منطقه آزاد اقتصادی بود. این امر، ضمن اینکه باعث ایجاد رقابت در بین شرکتهای سایر کشورها مثل آمریکا و ژاپن شد، مرزهای بینالمللی را هم بسیار کم رنگ جلوه مداد.

1-2-5. قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)

قرارداد نفتا در اوایل دهه 1990 به وسیله نمایندگان رییسجمهور آمریکا (جورج بوش)، نخستوزیر کانادا (برایان مالرونی) و رییسجمهور مکزیک (کارلوس سالیناس دوگورتای) بسته شد. طبق این قرارداد، تعرفههای گمرکی و سایر موانعی را که بر سر راه تجارت شرکتها و افراد در این سه کشور قرار داشت، از میان برداشت. این امر نیز ضمن اینکه آمریکای شمالی را به نوعی به سوی جهانشدن دعوت مکرر، الگویی برای سایر قراردادها شد. تاسیس سازمان اپیک نیز همین نقش را میتواند داشته باشد.

1-2-6. پیدایش جامعه اروپا

جامعه اروپا در سال 1992 تشکیل شد. هدف این جامعه، آن بود که موانع تجاری بین کشورهای عضو را از میان بردارد و موجب تقویت وحدت سیاسی در اروپا شود. این امر، سبب شد که کشورهای اروپایی بیشتر به شکل یک کل واحدی که عناصر آن بیشترین ارتباط متقابل را با یکدیگر دارند درآیند. ضمن اینکه جامعه اروپا کشورهای عضو را ترغیب و تشویق به همکاری و ارتباط هرچه بیشتر با سایر کشورها مکرر که به نوبه خود وابستگی همه کشورها در مقیاس جهانی را به دنبال داشت.

1-2-7. جهانشدن بازارها و اقتصاد جهانی

بین سالهای 1960 تا 1990 در حالی که تولید جهانی از 7110 به 21600 میلیارد دلار افزایش یافت، بازار صادرات جهان از 8/129 میلیارد دلار به 3382 میلیارد دلار جهش کرد. به عبارت دیگر، تولید جهانی سه برابر، ولی صادرات 26 برابر شد. رشد تقریباً 9 برابر صادرات نسبت به تولید، گویای جهانشدن بازار مصرف کالاها و خدمات و نقش صادرات به عنوان موتور توسعه اقتصادی است. این بدان معنا است که بهتدریج، تز یک سویه مشتریان برونمرزی تولیدات داخلی کشورها افزوده شده و از سوی دیگر مشتریان درونمرزی کشورها نیز برای رفع خواستههای خویش به تولیدکنندگان خارجی روی میآورند و لذا مقدار کمتری از مصرف داخلی در اختیار تولیدکنندگان داخلی در هر کشور قرار میگیرد. قطعاً در این صورت، تدریجاً بنگاههای اقتصادی برای بقا و موقعیت خود ناچارند هرچه بیشتر پاسخگوی تقاضاهای برونمرزی یا غیرخودی باشند و این امر، ابتدا مشوق برونگرایی و سپس جهانشدن بنگاههای اقتصادی و نهایتاً جهانشمول شدن اقتصاد کشورها میشود. (18)

البته ذکر عوامل فوق بدین معنا نیست که اگر این عوامل نبودند، جهانشدن محقق نمیشد؛ مسیری که جهان سرمایه‌داری در پیش گرفته بود خودبخود مقتضی ظهور چنین بسترهای مناسبی بوده و در مسیر رشد و توسعه خود، لاجرم به بسط و گسترش بسترهای ظهور و حضورش نیز نیازمند بوده است.

ادامه دارد

